

# چگونه ریتمیک بنویسیم



● لورا بکز  
مترجم: معصومه نوازنی

به دستشان رسیده که از این موضوع دلسرد و ناامید شده‌اند. بزرگ‌ترین اشتباه نویسندگان این است که موقع نوشتن این نوشته‌ها و یا متن‌ها، داستان را فدای قافیه می‌کنند. در اکثر کتاب‌های تصویری به محتوای اصلی کار بی‌توجهی شده و تنها به شخصیت‌ها و طرح داستان پرداخته شده است. غافل از اینکه بی‌رنگ داستان قابل‌گذشت نیست. طرح داستان معمولاً با زندگی روزمره و عادی شخصیت‌های اصلی شروع می‌شود و به یکباره از وضعیت عادی وارد ماجراها و اتفاقات می‌شود. داستان در میان اتفاقات مهیج و شگفت‌آور به پیش می‌رود. همه اینها در چهره شخصیت‌ها به تصویر کشیده شده و آنها با تمام توان سعی می‌کنند که به زندگی عادی برگردند. همه این ماجراها به یکباره اتفاق می‌افتد و بی‌درنگ هم پایان می‌پذیرد و داستان تمام می‌شود.

در نوشته‌های با قافیه و وزن تنها باید از کلمات کلیدی که لازم است در داستان گفته شود استفاده کرد و قافیه نباید در گرداب توضیحات اضافی غرق شود. اگر داستان به صورت کتاب باشد توضیحات اضافی برعهده تصویرگر است و اگر به صورت شنیداری باشد، برعهده کسی است که آن را اجرا می‌کند و یا می‌خواند که باید حس واقعی داستان را به شنونده

دکتر سیوس (Dr. Seuss) از کسانی بود که قصه‌های دارای وزن و قافیه می‌نوشت و برای این کار موضوعات متنوعی را به کار می‌گرفت و به همین دلیل نام او برای چندین نسل از بچه‌ها محبوب و دوست‌داشتنی بود. اما چرا امروزه بسیاری از سردبیران به داستان‌های با وزن و قافیه تمایل ندارند؟ این سؤالی است که بسیاری از نویسندگان تازه کار می‌خواهند جواب آن را بدانند.

واقعیت این است که ابتدا به نظر می‌رسد گروهی از سردبیران و ناشران در برابر قصه‌ها یا داستان‌های ریتمیک سیاستی محض دارند، خیلی ساده؛ آنها نمی‌خواهند این دست از نوشته‌ها را قبول و چاپ کنند.

اما دیده شده که وقتی برای دومین بار به بسیاری از آنها مراجعه می‌کنید و یا خودشان نوشته را می‌خوانند بی‌درنگ آن داستان ریتمیک را با روی باز می‌پذیرند. مشکل اینجاست که موقع خواندن، ریتم غلط خوانده می‌شود و غلط خواندن یک داستان ریتمیک برای شنونده مانند میخ زدن بر روی یک تخته سیاه است.

بنابراین اگر سردبیران می‌گویند که داستان‌های نظم و قافیه‌دار را دوست ندارند، به طور حتم آنقدر متن‌های بد

**اگر شما دوست دارید که ریتمیک بنویسید، نباید از کسانی که رأی منفی به نوشته شما می دهند واهمه داشته باشید، اما سعی کنید که همیشه منتقد خود باشید. با این روش نه تنها از اصول و فنون این کار غافل نمی شوید. بلکه طریقه نوشتن شعر را هم فرامی گیرید**

در خط اول مثال بالا خواننده متوجه می شود که این تنها یک گزافه گویی صرف، از جانب گوینده داستان است. خط های طولانی تر و ریتم درونی آنها نشان دهنده تأثیر پذیری از یک داستان بلند است.

ورلاکی (verla Kay) در نوشته اش این شیوه را ریتم پنهان یا مرموز می نامد. در هر متن منظومی، تصاویر روشنی از طرح داستان برای خواننده مجسم شده است. کلمات، خودشان خواننده یا شنونده را از خیالی به خیالی دیگر می کشانند، داستان را پایه ریزی می کنند و انبوهی از جملات را می سازند. او از این شیوه برای نوشتن کتاب های تصویری تاریخی - افسانه ای استفاده می کند و خواننده با اولین نگاه به نوشته های او تمام اطلاعات لازم را جامع و کامل در می یابد و نیازمند توضیح دیگری نمی شود. زیرا هدف نویسنده که همانا بردن مخاطب به گذشته دور با حسی غریب است کاملاً محقق شده است.

گزیده کوتاهی از هیجان طلایی (gold fever) اثر خانم کی را نقل می کنیم. در این اثر او از عنصر پوشاک برای نشان دادن ناامیدی شخصیت داستان در زمانی که ثروتش را از دست داده، استفاده کرده است.

«جان به شدت عصبانی

پیراهنش بدبو

شلوارش پر از لکه های عرق

گویی به قالبی از کثافت مبدل شده بود».

اگر شما دوست دارید که ریتمیک بنویسید، نباید از کسانی که رأی منفی به نوشته شما می دهند واهمه داشته باشید، اما سعی کنید که همیشه منتقد خود باشید. با این روش نه تنها از اصول و فنون این کار غافل نمی شوید. بلکه طریقه نوشتن شعر را هم فرامی گیرید.

زمان را از دست ندهید و تمرین و ممارست را سرلوحه کار خود قرار دهید؛ در این صورت خیلی زود خواهید دید که گل ولای روزهای زمستانی را پشت سر گذاشته اید.

منبع:

Backes, L. **Writing in Rhyme**. [onLine]: <<http://www.Writhing-World.Com>> [2004].



منتقل کند. حس نوشته نباید تنها در گرو گفت و گوها، افکار و احساسات یک شخصیت باشد، بلکه باید از زبان تمام شخصیت ها به مخاطب منتقل شود و همه آنها در القای حس اصلی داستان مشارکت داشته باشند. داستان همواره باید حرکت، جنبش و هم آوایی را بیشتر از خلاصه و کوتاه کردن حوادث حفظ کند و در کل طرح اصلی را بسازد.

وقتی قصه فدای قافیه می شود، دقیقاً به مانند گردابی عمیق نویسنده را درگیر توضیحات اضافی درباره شخصیت ها و گفت و گوی بین آنها می کند، چون فقط می خواهد قافیه را حفظ کند و به پیش برود. این توضیح پشت توضیح و قافیه پشت قافیه همچنان ادامه پیدا می کند، بدون ذره ای حرکت، جنبش و هم آوایی اصولی و نویسنده ناگزیر با چنگ و دندان، کلمات بدون حس و پیش پا افتاده را در قصه جامی دهد و تنها قافیه است که به پیش می رود.

این اشتباهات در نثر به قدری نادرست است که نمی توان آنها را در پشت یک وزن شاد و با نشاط پنهان کرد.

به شعری از مری آن هابرمن (mary ann hoberman) نگاه کنید؛ شعری به نام «و تصور اینکه فکر کنیم هیچ دوستی بین ما نبوده» (and to think that we thought that we d never be friends) و ببینید که چطور او بسط شخصیت و طرح داستان را با حرکتی هماهنگ در همان سطر اول در آمیخته است:

«روزی که در حیاط خانه مان بازی می کردیم

وقتی برادرم به سرش زد و مرا به شدت هل داد

تا آنجا که من هم او را از پشت سر هل دادم - با همه توانم

و به سرعت یک چشم بر هم زدن جنگی بین ما در گرفت.

ما پی در پی به یکدیگر ضربه می زدیم

و این کار هر روزه ما شده بود

مشت و لگد و نیشگون و ضربه

اما غافل از اینکه همه این اتفاقات و درگیری ها زیر سر تو

بود، خواهر مان».

داستان های منظوم درست برعکس داستان های منثور باید یک صدای مجزا داشته باشند. ریتم در متون منظوم، که عناصری مانند انتخاب کلمات و طول هر خط را به یکدیگر پیوند می دهد، کم کم در طول داستان دارای یک صدا یا لحن مشخص به خود می شود.